

افتاده؛ و فریدون از پشاور کاروانی را همراه کرده، متوجه کابل شده بود، در کوتل خیبر باافغانان جنگ کرده، هزیمت یافته باز برگشته، به پشاور در آمد. و اتفاقاً، آتش در اندرون قلعه افتاد و هزار شتر بار سوداگران سوخته؛ و فریدون از آن واقعه خلاص شده، از راه دیگر متوجه کابل شد. در اثنای راه، تا هفتاد کس، از بی آبی و تشنگی، هلاک شدند. در خلال این احوال، چون غلبه استیلائی میرزا سلیمان در بدخشان بعبد الله خان رسید، لشکر بسیار بر سر میرزا تعیین کرده، میرزا سلیمان تاب مقابله نیاورده بجانب کابل آمد؛ و تمامی ولایت بدخشان بتصرف اوزبک در آمد.

و همدرین ایام، خبر فوت میرزا محمد حکیم بعرض رسید. میرزا محمد حکیم، اگرچه برادر اعیانی آنحضرت نبود، اما عنایت و شفقت در باره او از برادر اعیان زیاد بود. باوجودیکه، اکثر اوقات، قدم از حد و اندازه بیرون می نهاد، آنحضرت گستاخیهای او را نابود انگاشته مراعات صله رحم فرموده، عنایات بادشاهانه در باره او مبذول میداشتند؛ و چند مرتبه امرای کبار را با لشکر بسیار بکومک و مدد او فرستاده، کابل باو ارزانی داشتند؛ چنانچه سابقاً گذشته. میرزا محمد حکیم چون بشرب خمر عادت کرده بود، بواسطه ادمان خمر امراض متضاده بهم رسانیده، بر بستر ناتوانی افتاده، در روز جمعه دوازدهم ماه شعبان سنه ثلث و تسعین و تسعماته، موافق سال سی و یکم الهی، در خطه کابل از سرای وحشت و غرور بعالم بهجرت و سرور رحلت نمود.

• بیت •

نگر، تا چند گردد دور افلاک،

که یک فوباده بیرون ارد از خاک،

چو گشت آن سر و تن در زیور و زیب،

بخاک اندازش باز از یک اسیب.

القصه بعد از شنیدن اینخبر، ملالت اثر، بمراسم تعزیت پرداخته، فکر محافظت کابل، و غزنی نمودند؛ و میخواستند، که ولایت کابل را، بدستور سابق، بفروزندان میرزا محمد حکیم مقرر داشتند. امرای کبار، بعرض رسانیدند، که فروزندان میرزا محمد حکیم خورد سالند. از عهداً ملک داری، بیرون نمی توانند آمد.

• بیت •  
 بخوردان مفرمای، کاری درشت . که سندان، نشاید شکستن، بمشت .  
 رعیت نوازی و سر لشکری، نه کاریست، بازیچه، و سرسری .  
 و لشکر اوزبک، بدخشان را گرفته، و در کمینگاه ست. بفابران، رای ممالک آرای، بنهضت سرکار پنجاب قرار گرفته، دهم ماه رمضان، ایفسال، پای دولت، در زکاب سعادت آورده، بطرف پنجاب روان شدند. و خانخانان را، بخلاص فاخره ممتاز گردانیده، رخصت گجرات فرمودند. و چون اعظم خان، بتسخیر بلاد دکن، نامزد شده بود، عضد الدوله امیر فتح الله را، بجهت اتمام مهم دکن رخصت فرمودند. و چون این وقائع در ضمن واقعات گجرات مذکور است، بتکرار جرات نمی نماید.

و خود بدولت، کوچ بکوچ، تا دهلی در هیچ جا مقام فرمودند. و طواف مزار فائض الانوار، پدر بزرگوار نموده، تمامی مزارات بزرگانرا نیز زیارت نموده، فقرا و مساکین دهلی را، باذعام عام، سر سبز و شاداب ساختند. و هم در دهلی، هلال شوال نمایان گشته، صباح پنجشنبه لوازم عید بجا آورده، از دهلی کوچ فرمودند. نوزدهم شوال، موکب اقبال، بر لب آب ستلج فرول فرمود. و درین منزل خبر رسید، که کفور مانسفکله جمعی از مردم خود را، از نیلاب گذرانیده، پیشاور فرستاده؛ و شاه بیگ، نوکر میرزا محمد حکیم، بشنیدن این خبر فرار نموده، بکابل رفت. و هم، از فواهی لاهور، صادق خان را، بحکومت بکر فرستادند. و روز چهارشنبه،

سیزدهم ذیقعدة، گزار آب چناب، معظم سردقات اردوی معلا شد. و در همین منزل، شیخ عبد الرحیم، ساکن لکنئو، که در زمره امرا انتظام دارن، خبط دماغ پیدا کرده، خود را بغنجر زد، و آنحضرت بدست حق پرست، زخم او را دوختند، و صحت یافت. و بست و هشتم، ماه ذیقعدة، گزار آب بهت رسیده، عبور فرمودند.

درین منزل عرضداشت کفور مانسنگه، که متضمن کیفیت اخلاص و اطاعت مردم کابل، و فتح آن حدود بود، بعرض اشرف رسید؛ و محمد علی خزانچی که پیش ازین بکابل، تعیین شده بود، آمده بعرض رسانید، که چون واقعه میرزا محمد حکیم روی داد، و کیقباد و افراسیاب فرزندان میرزا، بواسطه صغر سن، در امور ملک و مال دخل نداشتند؛ و اختیار انجا بدست امرای کابل بود؛ و امرای کابل در اخلاص و دولتخواهی استان رفیع الارکان راسخ بودند؛ الا فریدون خان، که خال میرزا محمد حکیم بود. چون افواج قاهره و کفور مانسنگه جلوریز در کابل در آمدند، فریدون خان بیچاره شده، فرزندان میرزا را همراه گرفته، باتمام امرا، بدیدن کفور مانسنگه آمد. کفور مانسنگه مجموع آنمردم را، بعنایت شاهنشاهی امیدوار ساخته، پسر خود را، با خواجه شمس الدین خانی، در کابل گذاشته، با پسران و امراء میرزا حکیم، متوجه پایه سریر خلافت مصیر گشت؛ و بتاریخ بست و پنجم ماه ذیقعدة، در قصبه راول پندی، که مابین رهناس، و انگ واقعست، کفور مانسنگه، پسران میرزا محمد حکیم، و امرای او را، آورده، شرف زمین بوس دریافت. و پسران، و نوکران میرزا محمد حکیم مورد عنایت خسروانه شدند. و بهر یک، از مردم اعیان، پنج هزار، و شش هزار روپیه، انعام فرموده، علوفه لائق، و جاگیر مناسب، مرحمت فرمودند.

و چون آیات عالیات بنواحی آنکه بنارس رسید، میرزا شاه رخ، و راجه بهگوانداس، و شاه قلی محرم، و دیگر امرای فامدار را، که قریب پنجهزار سوار بودند، به تسخیر ولایت کشمیر رخصت فرمودند. و همدارین روز اسمعیل قلیخان، و رای رایسنگه را، بر سر بلوچان تعیین فرمودند. و در روز دیگر، زین خان کوکه را، بنواحی آراسته، بر سر افغانان سواد و باجور و استیصال آنطائفه مفسدان روان ساختند؛ و حضرت خلیفه الهی در روز پنجشنبه، پانزدهم ماه محرم سنه خمس و تسعین و تسعمائة بقلعه آنکه بنارس، که از معذثات آنحضرتست، نزول اجلال ارزانی داشتند.

### ذکر قصیه تاریکی.

در زمان سابق، شخصی هندوستانی، در میان طائفه از افغانان در آمده، مذهب زندقه و الحاد را رواج داده، اکثر احمقان را، مرید خود ساخته، خود را پیر روشنائی نام کرده بود. و کتابی تصنیف کرده خیر البیان نام نهاده، بیان عقاید فاسد خود نمود. چون او بجهنم رفت، پسر او جلالت نام، که در سن چهارده سالگی بود، در سنه تسع و ثمانین، و تسعمائة، که آیات عالی از کابل معاودت نموده بود، بملازمت حضرت خلیفه الهی آمده، مورد مراحم شاهنشاهی شد. و از شقاوت جبلی، روزی چند در ملازمت بوده، فرار نموده، در میان افغانان رفته، مایه فتنه و فساد شد. و خلق کثیر را، با خود متفق ساخته، راه هندوستان و کابل مسدود ساخت.

• شعر •

گرش در نشانی بیاف بهشت؛	درختی که تلخست ویرا سرشت،
به بینم انگبین ریزی، و شهد ناب،	و از جوی خلدش بهنگام آب،
هما میسوا نلم بسر آورد.	سر انچام گوهر بکار آورد،

حضرت خلیفه الهی، جهت دفع و رفع طائفه روشنائی، که در حقیقت عین تاریکیست، و من بعد بتاریکی بزبان قلم خواهد رفت، کنور مانسنگه را تعیین فرموده، کابل را در جاگیر او عنایت کردند. و چون اینخبر رسید، که زین خان کوکه، در ولایت سواد، در آمده، باطائفه افغانان که از سور و ملح زیاده اند، در افتاده است؛ دویم ماه صفر سنه مذکور، سعید خان کهر، و راجه بیربر، و شیخ فیضی، و فتح الله شربتی و تاش بیگ، و صالح عاقل، و جمعی را، بکومک و مدد زین خان کوکه، رخصت کردند. بعد از چند روز، حکیم ابو الفتح و جمعی دیگر از امراء و بندهای درگاه را، از پی این جماعت روان ساختند. و چون لشکرها بزین خان کوکه ملحق شدند، دست بتاخت و تاراج افغانه برآورده، برده، و غنیمت بسیار گرفتند؛ و چون بکوتل کراکر رسیدند، شخصی براجه بیربر گفت، که افغانه امشب داعیه شباخون دارند. و عرض کوه و تنگی از سه چهار کوه بیش نیست. اگر ازین تنگی عبور شود، از دغدغه شباخون، جمیعت خاطر خواهد شد. راجه بیربر، بی آنکه بزین خان اتفاق نماید، کوچ کرده، اراده گذشتن کوتل کرد. و تمام لشکر از عقب او کوچ کرده، در آخر آن روز، که قریب مغرب بود، متوجه تنگی شد. افغانان از اطراف، بر بالای کوه رسیده، بتیر و سنگ گرفتند. و از تنگی راه و تاریکی شب، خلأق راه گم کرده در مغاکهای، راه هلاک پیش گرفتند؛ و شکست عظیم واقع شد، و چشم زخم طرفه رسید. قریب هشت هزار آدمی بغنا رفت، و راجه بیربر، که از ترس جان راه فرار پیش گرفته بود، بقتل رسید. و حسن بهتی و راجه دهر مکند، و خواجه عرب، که بخششی آن لشکر بود، و ملا شیرین شاعر، و جمعی کثیر، از مردم اعیان، در آنشب هلاک شدند.

وزیر خان کوکه، و حکیم ابو الفتح، در پنجم ربیع الاولی، سال مذکور، شکست یافته، بمحضت بسیار، بقلعه آنکه رسیدند. و اینمعنی بر خاطر اشرف گران آمده، ایشان را از شرف خدمت محروم داشتند، و راجه نمودن را با لشکر عظیم، بتدارک این امر، تعیین فرمودند. و راجه از روی کردانی، در کوهستان در آمده، چند جا قلعه ساخته، از غارت و تاراج دقیقه فرنگداشتند؛ و جهانرا بر افانده تنگ ساخته. و کفور مان سنگه که بر سر تاریکیان رفته بود، در کوتل خیبر، بانطائفه مقابله نموده، خلق کثیر تاریکیان را بقتل رسانید، و بفتح و ظفر اختصاص یافت.

و در همین ایام خبر رسید، که میر قریش ایلچی عبد الله خان، بادشاه اورانگه، با تحف، و هدایا، بملازمت می آید. و نظر بی اوزبک، که از کبار امرای عبد الله خان بوده، از خان رفیقه، با پسران خود فزیر بی، و شادی بی، و باقی بی، که هر کدام بمرتبه امارت رسیده اند، روی التاجا بدرگاه سلاطین پناه آوردند. حضرت خلیفه الهی شیخ فرید بخش، و احمد بیک کابل، و جمعی از احدیان را، بخصمت فرمودند؛ که باستقبال کاروان شتافته، از کوتل خیبر بگذرانند. اینجماعت، مدد و معارفت کفور مانسنگه، قافله را، از کوتل گذرانیدند. و تاریکیان سر راه گرفته جنگ کرده، شکست یافتند. و بسیار از ان ملاتین بقتل رسیدند.

## ذکر وقائع سال سی و دوم الهی.

ابتدای این سال روز شنبه یازدهم ربیع الاخر، سنه خمس و تسعین و تسعمائة بود. تحویل نیر اعظم، و عطیه بخش عالم، از حوت بحمل در آمد؛

و بنیاد نو روز سلطانی، و ابتدای سال سی و دویم الهی شد. دولت خانه خاص را، که در قلعه انکه واقعست، بدستوز هر سال، بقماشهای و پرده‌های مصور آراسته، جشن خسروانه منعقد ساختند؛ و گذوز مان سنگه بملازمت رسید.

## ذکر رفتن میرزا شاه رخ بکشمیر و صلح نمودن او بحاکم کشمیر و رسیدن امرا بملازمت.

میرزا شاه رخ و راجه بهگوان داس، و شاه قلی خان محرم، چون بکوتل بهولیداس، که سرحد کشمیر ست رسیدند؛ یوسف خان، حاکم کشمیر، بان کوتل رسیده، سر راه بر ایشان گرفته، راه را مسدود ساخت، و چند روز، افواج قاهره معطل شد. و برف و باران باریدن گرفت. و رسیدن غله، از اطراف انقطاع یافت. و خیر شکست زین خان نیز رسیده، علاوه آنچه، اسباب معذت گشت. امرا قرار بصاح داده، زعفران زار، و دارالضرب، را بخالصه شریفه منسوب ساخته، عمال تعیین نمودند؛ و یوسف این مصالحه را غنیمت دانسته آمده، امرا را دید، و لشکر فیروزی اثر، یوسف را همراة گرفته، بملازمت روانه گشتند. چون بدرگاه معلی رسیدند، این مصالحه پسند خاطر اشرف نیفتاد؛ و امرا از کورنش ممنوع گشتند. و بعد از روزی چند، در روز شرف آفتاب بکورنش، و خاکبوس سرفرازی یافتند.

\* بیت \*

خشم کریم از چه گدازش کند، از پس آزار نوازش کند.

و همدرین روز شرف، ایلچی عبد الله خان، و نظری با فرزندان،

بشرف ملازمت، و کورنش رسیدند. و اسمعیل قلی خان، و رلیسنگه،

نیز درین روز، کلانتران و سرداران بلوچانرا آورده، بعبه بوسی معوز شدند. و چهار کله تذکّه مرادی، که پانصد تومان عراق باشد، به نظری و فرزندانش انعام شد. و بعد از تمام مجلس نوروزی، کفور مانسنگه، که بجهت زیادتی تاکید راجه تودر مل، که باستیصال افغانان یوسف زنی و غیبه تعیین شده بود، رخصت یافتند.

و چون خاطر اشرف، از مهم افغانان و نواحی آنکه بفارس، و کابل فراغت یافت، رایات عالیات، بعزم استقرار دار الخلافت لاهور، در حرکت آمده، سست و چهارم بیع الثانی، سال مذکور، پای دولت در رکاب سعادت نهادند. و چون کفور مانسنگه را، درینفول، بحکومت کابل نامزد کرده بودند، از کفار آب بهت، اسمعیل قلی خان را، بالمشکم عظیم، بر سر افغانان تعیین فرموده، حکم جهانمطاع، باسم کفور مانسنگه صادر شد. که چون اسمعیل قلی خان بانجا رسد، او متوجه کابل گردد. و سید حامد بخاری نیز، بکومک اسمعیل قلی خان، و دفع زاهرنان و متمردان افغانان تعیین شد، و حکم شد، که در پشاور بوده باشد. و رایات عالیات، سیرکنان و شکار افکنان بنواحی لاهور رسید. و در شب جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی، سنه مذکور، نزول اجلال ارزانی داشتند. و مقارن اینحال، سر عرب نهاد را، که نکوهستان کمایون پناه برده، ولایت دامن کوه را مزاحمت میداد، بدست نوکران حکیم ابو الفتح، در پرگنه شیر کوت بقتل رسیده بود، آوردند.

در پنجم ماه رجب، اینسال، مجلس وزن اقدس، حضرت خلیفه الهی منعقد شد، و جشن عالی توتیب یافت. و چون تفصیل خصوصیات این مجلس، مکرراً مذکور گشت، تکرار نمی نماید.



و در نوزدهم شهر رجب مذکور، کدخدائی شاهزاده جوان بخت، بدختر رایسنگه، که از امرای کبار ست، وقوع یافت. رای رایسنگه پیشکش بسیار، و یراق و اسباب بیشمار گذرانیده، سر مفاخرت باوج عزت رسانید.

و در اوائل شعبان، سنه مذکور، محمد قاسم خان میر بصر و بر، و فتح خان، فوجدار، و گوجر خان، و میرزا علی اکبر شاهي، و میرزا علی خان، و سید عبد الله علم شاهي، و خنجری، و شیخ دولت بختیار و جماعت کثیر از دولت خواهان، بتسخیر ولایت کشمیر رخصت شدند. و چون لشکر فیروزی اثر هفت منزل، در کوه و تنگی در آمد، در کوتل کوتل یعقوب، پسر یوسف خان، که خود را حاکم کشمیر پنداشته بود، با جمیعت تمام، در مقابل آمده، تنگی کوه را محکم کرده، نشست. اقبال دولت روز افزون حضرت خلیفه الهی کار خود کرده، سنگ تفرقه در میان کشمیریان انداخت، و تفصیل این اجمال آنکه، چون سرداران کشمیر، از سری و سرداری یعقوب، دلتنگ بودند، چندی از او جدا شده، پیش محمد قاسم خان آمدند. و جماعت دیگر، در شهر سری نگر، که جای حاکم نشین ولایت کشمیر ست، لوامی مخالفت بر افراختند؛ و یعقوب تسکین فتنه درون خانه را اهم دانسته، برگشته، متوجه شهر شد؛ و افواج قاهره، بی مانعی، بولایت کشمیر در آمد، و یعقوب تاب نیاورده، فرار نموده، بکوهستان رفت. و افواج بادشاهی شهر سری نگر را، متصرف شد. و در پرگنات عمال فرستادند.

و چون حقیقت حال، بعرض اشرف حضرت خلیفه الهی رسید، بمحمد قاسم خان، و دیگر امرا، فرامین عنایت و الطاف صادر فرموده؛ هر یک را ممتاز و سرفراز فرمودند. و یعقوب کشمیری، باز جمیعت کرده آمده، بمحمد قاسم خان جنگ کرده، شکست یافت، و مرتبه دیگر، شب خون

آورده، کاری نساخت. و لشکر ظفر اثر او را تعاقب کرده، در کوه‌های  
پردرخت، و درهای تنگ، پیش انداخته و مغلوب و منکوب ساخته،  
نزدیک بآن رسانیدند؛ که دستگیر سازند. عاقبت، از راه عجز، و انکسار  
پیش آمده، محمد قاسم را دید؛ و در سلک دولتخواهان منسلک شد.  
و ملک کشمیر صائی گشت.

و در نوزدهم رمضان، سنه مذکور، ایلچی عبد الله خان را رخصت  
کرده، حکیم همان برادر حکیم ابو الفتح، که بفضائل و کمالات، صوری  
و معنوی آراسته است، برسالت همراه او کردند. و میر صدر جهان  
را، که از سادات حسینی ولایت فذوج، بکمالات انسانی امتیاز دارد،  
جهت عزایرسی اسکندر خان، پدر عبد الله خان، تعیین فرمودند. و بمحمد  
علی خزانچی قریب یک لک و نیم روپیه، که سه هزار و هفت صد تومان  
عراق باشد، و از اسباب هندوستان، و تحفه‌های نفیس تحویل کرده،  
بعبد الله خان، سوغات فرستادند.

و درین ایام، خبر رسید، که سید حامد بخاری، که از امرای کبار  
سلاطین گجرات بود، و در سلک دولت خواهان انتظام یافته بود، و در  
پشاور بدنع و روع تازیکیان پیام داشت، روزی، تازیکیان قریب بست هزار  
پیاده و پنجاه هزار سوار، جمع کرده، به سراو آمدند، و او، باچند کس، که  
در آن وقت همراه داشت، برآمده، جنگ کرده، شهادت یافت.  
حضرت خلیفه الهی بن خان کوکه، و شاه قلی خان محرم، و شیم فرید  
بخشی، و جمعی کثیر، از امراء و ملازمان را، بجهت تدارک این امر،  
و استیصال تازیکیان، رخصت فرمودند. چون تازیکیان در کونل خیبر اجتماع  
نموده، راه کابل و هندوستان بامسدود ساخته بودند، کفور مانسنگه از کابل  
بجمیعت تمام بخیر آمد، و جنگ صعب اتفاق افتاد، و مانسنگه بفتح

و فیروزی اختصاص یافته، خلق کثیر بقتل آورده، و یک شبانروز در خیبر قرار گرفته، استقامت نمود. تاریکیان و افغانان کابل هجوم آورده تمام روز و شب از اطراف جنگ می آوردند. و درین وقت مادهو سنگه برادر مان سنگه که همراه اسمعیل قلی خان در تهانه ارهاند می بود، بانواج آراسته بکومک مانسنگه رسید، و افانده راه فرار گرفتند؛ و قریب دو هزار کس بقتل رسید. بعد ازان مان سنگه در جمود نشست، در کوه خیبر تهانه گذاشت.

و در همین ایام میرزا سلیمان که از مکه معظمه بددخشان آمده، باز استیلا گرفته بود، بسبب غلبه اوزبک، فرار نموده، بکابل آمد، و از کابل متوجه هندوستان شده، بملازمت حضرت خلیفه الهی رسیده، مورد افضال شاهنشاهی شد.

## ذکر وقائع سال سی و سیوم الهی.

ابتدای این سال، روز دوشنبه، بیست و سیوم ربیع الاخر، سنه سته و تسعین و تسعمائة بود. مجلس نوروزی، بدستور سنوات سابق آراسته شد. چون بعرض رسید، که جلالت تاریکی را، کفور مانسنگه زبون ساخته، چنانکه تاب بودن قرارگاه خود نیارده، فرار نموده، بجانب بندکش رفته، خلیفه الهی عبدالمطلب خان را، که از امرای کبار بود، با جمعی، مثل محمد قلی بیگ ترکمان، و حمزه بیگ ترکمان، و احمد بیگ کابلی، و غیر ایشان، بجهت استیصال جلالت بندکش تعیین فرمودند، و چون لشکر فیروزی اثر بندکش رسید، جلالت لشکر فیروزی اثر را غافل ساخته، با سوار و پیاده، از سرور و ملخ زیاده، بجنگ آمد، و حرب صعب دست داده، محاذیل شکست یافته، راه فرار پیش گرفت، و خلق کثیر از تاریکیان بدارالحوار شناختند.

و درین سال فرخنده فال، ولادت سلطان خسرو، ولد شاهزاده جوان  
دخت سلطان سلیم از مهد عصمت دختر راجه بهکوانداس، روی نمود.  
و از آرایش جشن طوی ولادت، این شاهزاده، که طلوع اولین کواکب  
سعادت بود، زمین و زمان، بجهانیان صلامی عیش و کامرانی در داد.

## ذکر رفتن صادق خان بر سر سهوان و صلح کردن او بحاکم تهته.

در همین ایام، محمد صادق خان، حاکم بکر حسب الحکم، بر سر  
ولایت تهته روان شده، قلعه سهوان را محاصره نموده بود. جانی بیگ،  
حاکم تهته که پسرزاده محمد باقی ترخان، بن میرزا علی است، از راه  
عجز در آمده، بدستور آبی خود، ایلچیان با تعف، و هدایا لائق،  
روانه درگاه خلایق پناه ساخت. و مراحم پادشاهی شامل حال او شده،  
فرمان بمحمد صادق خان نفاذ یافت؛ که ولایت جانی بیگ را، بار  
بخشیدم؛ دست صرف خود را ازان ولایت کوتاه سازد. و بتاریخ بست و  
پنجم دیهده سال مذکور، ایلچیان جانی بیگ را، رخصت فرموده،  
حیکم عین الملک را بجهت زیادتی سرفرازی او، همراة ساخته، بانواع  
تلفذات، و مراحم خسروانه ممتاز ساختند.

و در اوایل ربیع الثانی، این سال حکومت کابل، بزین خان کوکه،  
مفروض شده، ماسدکه را، بدرگاه خلایق پناه طلبیدند. و در آخر ربیع  
الثانی، خانخانان میرزا خان، باعلامة الزمانی، میر فتح الله شیرازی،  
مخاطب بعضد الدونه، از گجرات بطریق یلغار بدرگاه آسمان جاه رسیده،  
مشمول عواطف حسروانه گشت. و بتاریخ بست و هفتم رجب، محمد

صادق خان از بکر آمده، شرف ملازمت دریافت. و در اواخر شعبان، سال مذکور، مانسنگه بدرگاه جهان پناه آمده، او آخر این سال، بحکومت ولایت بهار، و حاجی پور پنده، سرفرازی یافته، رخصت شد. و همدین ایام، حکومت کشمیر را، بمیرزا یوسف خان رضوی مقرر فرموده، محمد قاسم خان، میربحرو برزا، از کشمیر طلبداشتند. و محمد صادق خان را، بدفع یوسف زئی، بسواد و بجزیر رخصت فرموده، جاگیرهای مانسنگه از سیالکوت و غیره، بار مرحمت شد. و اسمعیل قلی خان را از سواد و بجزیر طلب فرموده، بجای قلیچ خان، بگجرات فرستاده، قلیچ خان را، بدرگاه طلب داشتند. و حکومت ولایت بهار و بنگاله، دکنور مانسنگه مفروض داشته، رخصت دادند.

## ذکر وقائع سال سی و چهارم الهی.

ابتدای این سال روز سه شنبه چهارم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و تسعمائة بود. درینسال، قلیچ خان از گجرات آمده، شرف ملازمت دریافت، و حکم شد، که باتفاق راجه تودرمل بمهمات مالی و ملکی بپردازد. و حکیم عین الملک که بد تپته رفته بود، با ایلچیان جانی بیگ ترخان آمده، شرف خدمت دریافت. و پیشکش جانی بیگ را با عرضداشت از گذرانیده، مورد مراحم شاهنشاهی شد. و بتاریخ بست و دریم جمادی الثانی، سنه سبع و تسعین و تسعمائة، حضرت خایه الهی بعزم سیر کشمیر و کابل روان شدند. و به بهنجر که از آنجا، شروع در کوهستان کشمیر می شود، رسیده، اهل محل را با شاهزاده شاه مراد، در همان جا گذاشته، خود بطریق بلغار، متوجه سیر کشمیر شدند. و در روز پنجشنبه، غره شعبان، سنه مذکور، نزول آیات جهانکشی، در شهر سری نگر

وفوع یافت. و چون روزی چند، خاطر اشرف را، از تماشا و میران  
ولایت فراع دست داد؛ و ایام برسات در آمد، فرمان آمد، که شاهزاده  
با دیگر اهل محل بهتاس را مستقر ساخته، انتظار قدوم می برده باشد.  
و علامه العصر، امیر فتح الله شیرازی، در کشمیر، بعالم بقا خرامید.  
مفارقت آن یگانه دهر، بر خاطر اقدس حضرت خلیفه الهی گران آمده،  
تاسف بسیار خوردند. و ملک الشعرا شیخ فیضی، در مرثیه امیر فتح الله  
ترکیب بندی گفته، که این چند بیت از انست.

\* بیت \*

دگر هنگام آن آمد، که عالم از نظام افتد،  
جهان عقل را، در فیم روز علم شام افتد.  
همه گنجینه اقبال، در دست لیم افتد،  
همه خونابه ادب در کاس کرام افتد.  
گم کزد سر رشته تحقیق مقصد را،  
معانی از بیان مانند، روابط از کلام افتد.  
زبان جهل چندد بیمحابا در سخن دانی،  
مطالب فا درست آید، دلائل نا تمام افتد.  
دل مساکملان دهر، در نفس ابد مانند،  
چو نارس میوه کوشاج تا که نیم خام افتد.  
کوامی امهات فضل را، فرزند روحانی،  
ابو الانبی معنی، شاه فتح الله شیرازی.  
دو عدد دو تصویر است، و بوعلی تا او بدید آمد،  
بسی دارد فضا، در ته دکان زمین گونه برازی.  
گاهی با محمل مشایخ کردی زمین گودی،  
گاهی تا مویک اشراقیان کردی، فلک تازی.

مباهات از وجود کامل او بود، دوران راه  
بدوران جلال الدین محمد اکبر غازی.  
شهنشاه جهانرا، از وفاتش دیده پرغم شد،  
سکندر اشک حسرت ریخت، کافلاطون ز عالم شد.

و بتاریخ بست و هفتم رمضان، عازم شهر کابل شده، از راه پکھلی،  
بجانب قلعه آنگ، عنان عزیمت انعطاف یافت. و حکیم ابو الفتح،  
که از همزبانان، و مقربان بحسن فهم، و علوفطرت، و زکامی طبع، و کمال  
دانش، ممتاز بود، در منزل دهنبور سفر آخرت اختیار کرده، در حسن  
ابدال مدفون گشت.

و شاهزاده، با اهل محل، و اردوی معلی، حسب الحکم، از  
رهتاس متوجه آنکه شده در ظاهر آنکه که معسکر جاہ و جلال بود رسیده  
ملازمت نمودند. و از همان منزل، شهباز خان کذب، بجهت دفع بقیه  
افغانان یوسف زئی، تعیین شده رخصت یافت. و رایات جهانکشی، از  
آب نیلاب گذشته، متوجه کابل گشت. و بیست دویم ذیقعدة، سنه سبع  
و تسعین و تسعمائة، کابل محل نزول رایات جلال گشت. و حکیم همان،  
و میر صدر جهان که با یلچی گری بماورادالذهر رفته بود، با ایلیچی عبدالله  
خان آمده، بسعادت زمین بوس سرفرازی یافتند. و کتابت عبد الله خان  
که مشعر اتحاد، و یگانگی بود، با تحف، و هدایا، بنظر حضرت در  
آوردند. و مدت دو ماه، در کابل تشریف داشته، اکثر اوقات، بسیر باغات،  
و گل گشت، و تشخیز خاطر صرف میفرمودند. و ساکنان کابل، از وضع  
و شریف، از خوان احسان آنحضرت، بهره مند، و شاداب گشتند. و در  
همین ایام خبر رسید، که راجه تودرمل، که وکیل السلطنت و مشرف دیوان  
بود و راجه بهکوانداس، که امیر الامرا بود، در لاهور ودیعت حیات سپردند.

و در بیستم محرم، سنه ثمان و تسعین و تسعمائة، آیات عالیات، بعزیمت هندیستان در حرکت آمد، و حکومت کابل، بمحمد قاسم خان، میر بکھر و بر عنایت فرموده، توخته بیگ کابل، و محمد قلی، و حمزه بیگ ترکمان، و جمعی کثیر از امرا را، بکومک او گذاشتند. و حکومت گجرات را، بمیرزا عزیز محمد کولکناش، مخاطب باعظم خان، که حکومت مالوه داشت، عنایت کرده، مؤلف تاریخ نظام الدین احمد را، بملازمت طلبداشتند. و در عوض جاگیر خانخانان، که در گجرات داشت، چونپور لطف نمودند. و چون آیات جهانکشا در دارالخلافه لاهور رسیدند، بذیاد نور سلطان، و آغاز سال سی و پنجم الهی شد.

## ذکر وقائع سال سی و پنجم الهی .

ابتدای اینسال روز چهار شنبه، چهاردهم جمادی الاول، سنه ثمان و تسعین و تسعمائة بود. مجلس نوروزی، بروش معهود، آراسته شد. و حضرت خلیفه الهی، روز اول نوروز، در اردوی معلی، که در کنار آب لاهور فرول داشت، بر تخت عزت جلوس فرمودند. در روز دوم نوروز بلده لاهور را از وفود مسرت لروم رشک فرودس برین ساختند. و روز سیوم نوروز مؤلف تاریخ با جمعی شاعر سوار بطریق ایلغار، ششصد گروه راه را، در دوازده روز طی کرده، شرف زمین بوس دریافته، مورد مراجع خسروانه شد. و چون راجه بهگوانداس فوت شده بود، کوزر مانسنگه را، که خلف صدق او، و از امرای عظیم الشان ست، و حکومت بهار و بنگاله داشت، خطاب راجگی داده، بفرمان فوازش، و خلعت خاصه، و اسپ، سرفرازی بخشیده مصحوب یکی از احدیان معتمدان درگاه والا جهت او فرستادند.



## ذکر محاربه اعظم خان با جام و پسران امین خان و اکثر زمین داران و نصرت یافتن اعظم خان.

و چون اعظم خان، بگجرات رسیده، متوجه تسخیر ولایت جام، که از زمینداران نواحی، بکثرت حشم و جمعیت امتیاز دارد، شد. جام، باتفاق دولت خان، پسر امین خان غوزی، حاکم قلعه جونگه گره، که قائم مقام پدر شده بود، و دیگر زمینداران قریب بیست هزار سوار، یکجا ساخته، در برابر آمد -

\* بیت \*

گرچه مور و ملخ است، آن سپاه، مور شود کشته، چو افتد براه،  
اعظم خان لشکر خود را، هفت فوج ساخته، محاربه نمود، و جنگ  
صعب اتفاق افتاد. و سید قاسم بارهه، که هراول لشکر فیروزی اثر بود، داد  
مردمی و مردانگی داده، ثبات قدم نمود، و خواجه محمد رفیع بدخشی،  
که سردار فوج جرانغز بود، با محمد حسین شیخ، که از امرای قدیم این  
دردمان عالیشان بود، بشهادت رسید. و از فوج هراول، میر شرف الدین،  
برادرزاده میر ابوتراب، بشهادت فایز آمد. چهار هزار راجپوت، درین  
معرکه، بقتل آمد، و پسر کلان جام، که قائم مقام او بود، با وزیرش، از جمله  
مقتولان بودند. نسیم فتح و فیروزی بر ریاست اولیای دولت قاهره و زبده  
شکست بر اعدا افتاد، و اعظم خان بفتح و فیروزی اختصاص یافت، و این  
فتح، در روز یکشنبه، ششم شوال سنه ثمان و تسعین و تسعمائة، دست داد.  
و چون چند سال، بلده لاهور، مستقر ریاست جلال شده بود، و اکثر  
حکام این سرحد بملازمت رسیده بودند، و جانی بیگ، حاکم تهته، اگرچه

بعرایض نیاز، و ارسال پیشکش، خود را در زمره دولتخواهان میگرفت؛ اما چون بملازمت نرسیده بود؛ در همین ایام، حکومت ولایت ملتان و بهکر، بخانخانان عنایت شده، حکم شد، که بتسخیر ولایت سند، و بلوچان، پردازد. و در ماه ربیع الثانی، سنه تسع و تسعین و تسعمائة، خانخانان را، با جمعی از امرای نامدار، مثل شاه بیگ خان کابلی و فریدون برلاس، و سید بهاء الدین بخاری، و شیرخان، و جانش بهادر، و بختیار بیگ، و قرابیک، و محمد خان فیازی، و میر محمد معصوم بهکری و مردم دیگر که تفصیل ایشان باطناب میکشد، رخصت کردند. و صد زنجیر فیل، و توبخانه همراة ساخته، خواجه محمد مقیم را، که از خاندان آن، و تربیت کردهای این درگاه است، بخدمت بخشیدگی این لشکر تعیین نمودند. و تاریخ این عزیمت را، قدوة الفضل، و ملک الشعراء، شیخ ابو الفیض فیضی، قصد تهیه یافتند.

## ذکر وقائع سال سی و ششم الهی .

ابتدای اینسال، روز پنجشنبه بیست و چهارم جمادی الاول، سنه تسع و تسعین و تسعمائة بود .

در شوال اینسال چهار کس را، از ملازمان و مخصوصان درگاه، بجهت رسالت بچهار حاکم دکن انتخاب کردند. از انجمله، ملک الشعراء شیخ فیضی را فرد عالی خان، حاکم اسیر و برهانپور؛ و خواجه امین الدین را فرد برهان الماک، که بنصرت اولیای ایندولت، بحکومت احمد نگر، که جای آبا و اجداد او بود، رسیده بود؛ و میر محمد امین را فرد عادل خان، حاکم بیجاپور؛ و میر منیر را فرد قطب

الملك، حاکم گول کنده فرستادند. و حکم شد، که شیخ فیضی رسالت راجه علیخان را، بجا ورده، نزد برهان الملك نیز، خواهد رفت.

و بتاریخ هشتم شهر ذیحجه اینسال، شاهزاده جوانبخت شاه مراد را، که مشهور و ملقب به پهای چپواست حکومت ولایت مالوه، و فواحي آن، مرحمت فرموده، بعلم و نقاره و نوبت و تمن توق، و لوازم، و ادوات امارات، و سلطنت، و چهار قب شاهی، که مخصوص شاهزاده هاست، عفتیت کردند. و اسمعیل قلیخان را، بوکالت شاهزاده سرفراز ساخته، حاجی سوندک و شیخ عبد الله خان، و جنگفاته، و رای درگا، و دیگر امرا را بملازمت شاهزاده رخصت فرمودند. و چون شاهزاده بفواحي گوالیار رسیدند، و معلوم نمودند، که مدهکر از زمینداران اوندجهه دران حوالی است، و بکثرت جمعیت، از راجهای هندا امتیاز دارد، و درین ایام دست تصرف، در پرگنات گوالیار دراز کرده است، بفابریان متوجه گوشمال او شدند. و مدهکر نیز، بالشکر بسیار، بعزیمت جنگ، در برابر آمده، بعد از مقابله، راه فرار پیش گرفتند، در جنگل و کوهستان پناه برد. و تمام ولایت او، بغارت و تاراج رفت. و در همین ایام، مدهکر، بمرگ طبعی بجهنم رفته، رامچند، که پسر بزرگ اوست، قائم مقام او شد. و از راه عجز و انکسار، طریق دولتخواهی، اختیار کرده، شاهزاده شاه مراد را، ملازمت نموده، پیشکش بسیار گذرانید. و شاهزاده او را، بهراهی محمد یار، واد صادق خان، بدرگاه جهان پناه فرستاده، خود ببلده اجین قرار گرفتند. و او بملازمت رسید، و باوجود آنکه قبل ازین، از ملازمت حضرت گریخته، رفته بود، گناهان او بعفو مقرون گشته، مورد مراحم شد.

و اعظم خان، بعد از فتح جام، چندگاه در احمدآباد بسر برده، همت بر تسخیر ولایت سورت، و قلعه جونه گرا گماشت. و خبر رسید، که دولت

خان، که بعد از پدر، والی آنجا بود، و در جنگ جام زخمی گشته بود، وفات یافت. اعظم خان را عزیمت تسخیر جوته گره موصوم شد؛ و کوچ بکوچ، متوجه افولایت گشت. پسر دولت خان، با وزرای پدر، متحصن شده، چندگانه، دفع الوقت کرد؛ و چون بر هیچ حيله شان، دست نماند وزرای امین خان، امین طابیده، پسرزاده او را برداشته، بخدمت اعظم خان آوردند. و کایدهای قاعه جوته گره، را تسایم دولت خواهان کردند. و این فتح در پنجم ذیقعده، سال مذکور، دست داد.

و خانخانان که متوجه تسخیر تهته شده بود، بقاعه سهوان رسیده، محاصره نمود. و چون معلوم کرد، که جانی بیگ، با کل زمینداران افولایت، با غراب، و کشتی بسیار، و توپخانه آراسته، بعزیمت می آید، خانخانان ترک محاصره نموده، پیشتر روان شد. و چون بنواحی نصربور رسید، و فاصله فریقین هفت کروزه ماند؛ جانی بیگ تمامی غرابها را، که از مد غراب متجاوز بود، با دريست کشتی، مشحون تیر انداز، توپچی، و توپهای بزرگ، بجنگ فرستاد. خانخانان با آنکه زیاده از بیست و پنج غراب نداشت، مقابله نموده، جنگ انداخت؛ و یکشب و یکروز متصل جنگ قائم بود؛ تا آنکه عزیمت الهی، تأیید بخش دایمان لشکر بادشاهی شده، از اهل غراب جانی بیگ، فریب بدريست کس، بقتل رسیدند. و هفت غراب دست لشکر ظفر اثر در آمد. بقیه بهریمت رفتند. و این جنگ در بیست و ششم، محرم سنه الف، واقع شد. بعد ازین فتح، جانی بیگ، در کنار دریای سند، در زمینی که اطراف آن آب و چاه بود، گرد لشکر خود، قلعه ساخته، نشست. و خانخانان در برابر فرود آمده، مرچلهها ساخته، او را فدل کردند. و مدت دو ماه ایام، محاصره و مجادله بود. و درین ایام، بغدادگان حضرت او را یک لکبه و پنجاه هزار روپیه،

و دفع دیگر، یک لک روپیه، و مرتبه دیگر، یک لک من غله، با چند توپ بزرگ، و توپچی بسیار، بمدد خرج، و کومک لشکر، فرستادند. و رای وایسنگه را، که از امرای چهار هزار پست، از راه جیسلامیر، بکرمک خانخانان رخصت کردند.

## ذکر وقائع سال سی و هفتم الهی.

ابتدای ایدسال، روز شنبه، ششم جمادی الآخر، سنه الف بود، چون خبر رسیده بود، که جلال تاریکی، که گویند نزد عبد الله خان رفته بود، باز آمده، بخیال فتنه و فساد، و راهزنی فرموده؛ در روز نوروز، جعفر بیگ آصف خانرا، که بخششی بود، بجهت استیصال جلاله تعین فرموده، رخصت کردند، که باتفاق محمد قاسم خان، حاکم کابل، دفع آن رهزن، مفسد، نمایند، و مؤلف تاریخ، نظام الدین احمد را، بمنصب بخشیکری، سرفراز فرمودند. و در اواخر شعبان، سنه مذکور، زین خان کوکه را بجهت آبادان ساختن ولایت سواد و بجزیر، و استیصال طائفه افغانه، و نابود ساختن جلاله تاریکی رخصت کردند.

و در تاریخ بیست و چهارم شوال، سنه مذکوره، که دوازدهم ماه امر داد، سنه سی و هفت الهی باشد، خاطر اقدس اثر، حضرت خلیفه الهی، متوجه شکار فواحی دریای چذاب، که منتهی بسیر کشمیر بود، شده، از آف زوی عبور نموده، در باغ رامداس، پنج روز به سیر و انبساط خاطر گذرانیدند. و از انجا، کوچ کرده، در سه کوهی، منزل نموده، قلیچ خان و مونه راجه را، بجهت سرانجام مهمات لاهور گذاشته؛ چون ایام برسات، و کثرت سیل، و باران بود، شاهزاده بزرگ، سلطان سلیم را، در اردوی معلا گذاشتند، که آهسته آهسته می آمده باشد؛ و خود جریده

باهل شکار، متوجه آب چذاب شدند. و چون بکنار آب رسیدند، خبر رسید، که یادگار، برادر زاده میرزا یوسف خان رضوی، که او را، میرزا یوسف خان به نیابت نموده، در کشمیر گذاشته بود، باتفاق بعضی از کشمیریان، علم بغی بر افراشته، نام سلطنت بر خود گذاشته است؛ و قاضی علی، که منصب دیوان کشمیر داشت، و حسن بیگ شیخ عمری، که تحصیلدار خراج کشمیر بود، با جمعیت خود، با یادگار جنگ کرده، بحسب تقدیر، قاضی علی بقتل رسید؛ و حسن بیگ، هزیمت را هزیمت دانسته، نیمجانی از کوتلهای کشمیر بر آورده، تا راجوری رسید. حضرت خلیفه الهی شیخ فرید بخشی را، با جمعه از امراء، مثل شیخ عبد الرحیم لکنوی، و میر مراد، و خواجگی فتح الله بخشی احدیان، با هفصد اهدی، و شیخ کبیر، و پسران شیخ ابراهیم، و نصیب خان توکمان و رحمتخان پسر ابو زید، و دیگر امرای و جماعت ایماق بدخشانی، که یکهزار سوار بودند، تعیین فرمودند. و خود از آب چذاب عبور نموده، بشکار مشغول بودند. که شاهزاده باریوی معلی آمده، بملازمت رسید.

و در همین ایام، خبر رسید، که خانخانان مدت دو ماه، جانی بیگ را، در محاصره داشت. و هر روز، جنگ و مقابله میشد. و از طرفین، مردم بقتل رسیدند. و سندیان، از اطراف، راه آمد و شد غله را، بر لشکر خانخانان بستند. و غله بعدی نایاب گشت، که فانی بجانی ارزان بود.

گشته زان تفکی، جهادی تنگدل؛ گرسنه فالان، و سیران سنگدل.  
 هرکرا، دیدار نان، بودی هوس؛ قرص خور، در آسمان دیدی، و بس.  
 خانخانان، بی علاج، از انجا کوچ کرده، بجانب پرگنه جون، که قریب نهته است، روان شد. و سید بهار الدین بخاری، و مختیار بیگ، و قرابیک

ترکمان، و میر محمد معصوم بکهری، و حسن علی عرب، و جمعی از نوکران خود را بمحاصره سهوان فرستاد. جانی بیگ، مردم سهوانرا کم جمعیت خیال کرده، بر سر ایشان رفت. و چون این خبر، بخاندانان رسید، بسرعت هرچه تمامتر، دولت خان لودی را، که سپهبد ایشانست، و خواجه محمد مقیم بکشی، و دهاروی، پسر راجه تودرمل، و دلپ، پسر زای رایسنگه، و بهادر خان ترین، و محمد خان فیازی، را بکومک مردم سهوان فرستاد. و اینمردم، در دو روز، هشتاد گروه راه طی کرده، خود را بسهوان رسانیدند. و روز دیگر، جانی بیگ، فوجها راست کرده، رسید. و دولتخواهان نیز، صف آراستند. و باوجود آنکه، این لشکر، بدو هزار سوار نمیرسید، و جمعیت او، از پنج هزار زیاده بود، جنگ صعب اتفاق افتاد. و دهاروی، ولد راجه تودرمل، تردهای مردانه، بظهور رسانیده، بقتل رسید. و نسیم ظفر، به پرچم اولیای دولت ابد پیوند وزیده، بفتح و فیروزی اختصاص یافتند.

و جانی بیگ هزیمت خورده، پایان آب رفت. و در موضع امیرپور، مرتبه دیگر، برگرد خود، قلعه ساخته، در کنار دریا نشست. و خاندانان، از انجانب، و این لشکر، ازین طرف گرد او را گرفته، محاصره نمودند. و هر روز، جنگ و جدل میشد، تا آنکه کار بر جانی بیگ بنوعی تنگ شد، که مردم او، هر روز اسپ و شتر، خود را کشته میخورند، و هر روز، از ضرب توپ و تفنگ، خلق کثیر، از ایشان هلاک میگشتند. و در آخر جانی بیگ از راه عجز و اضطرار، در صلح زده، قرار داد، که خود را، بنده وار، بملازمت بندگان حضرت رساند. \* بیت \*

چو این طاعت نمود، آن گردن افسراز،

سرش ایمن شد، از تیغ سراندازه

و مهلت سه ماه بجهت سامان راه، التماس نموده، قرار یافت؛ که چون ایام برسات است، خانخانان، در مرضع سن، که در محاذی سهولت واقعست، این مدت را بگذرانند؛ و قلعه سهولان را بدولتخواهان سپرد، و صبیله خود را، بمیرزا ایرج، فرزند رشید خانخانان، نسبت کرده، بست غراب نیز داد.

بندگان حضرت، این فتح را، شگون فتح کشمیر گرفته، خوشحالی کردند. و کوچ بکوچ، متوجه کشمیر گشتند. و چون آیات ظفر آیات، قریب بهنبر، که ابتدای کوتل، و کوهستان است، رسیدند، خبر آمد که لشکر ظفر اثر، چون پنج و شش منزل، از منازل تنگهای کوهستان را طی کردند، جمعی از مردم یادگار و کشمیریان در کوتل کوتل راه بریشان گرفته، جنگ کردند؛ و تاب صدمه هزبران سپاه ظفر پناه نیاورده، فرار نمودند. و از اینجانب یادگار نیز تا هیراپور رسیده، با جمعیت عظیم روی بمقابله لشکر ظفر اثر داشت. که بناگاه، بعد از گذشتن پلوه از شب، جمعی از نوکران میرزا یوسف خان، که بعضی افغان و بعضی ترکمان بودند، بر سر یادگار ریخته، او را بقتل رسانیدند؛ و بعد از سه روز، سر او را، بدرگاه خلائق پناه آورده، عبرت عالم و عالمیان ساختند. و این فتح عظیم باینچنین آسانی، از اقبال دولت ابد پیوندد، حضرت خلیفه الهی دست داد.

و از غرائب امور آنکه، همانروز، که حضرت بلرادا سیر کشمیر از آب لاهور عبور فرمودند، یادگار در کشمیر خیال فلسفه بغی را در سر کرده خطبه بغام خود خوانده بود، و چون حضرت در باغ رامداس، که منزل اول از لاهور شده بود رسیده بودند، بر زبان غیب بیلن این بیت؛ که



کلاه خسروی، و تاج شاهی،

بهر کل کی رسد، حاشا و کلاه

وارد شده بود. و چون یادگار کل بود، اینچنین امر نیز از و صادر شده؛ همانا که باطن حضرت، از احوال او خبر داد، و از غرائب امور آنکه، همانروزیکه، خبر بغی او بحضرت رسید، فرمودند، که انشاء الله تعالی معامله یادگار، بچهل روز نمیرسد. اتفاقاً روز چهارم همان بود، که او بقتل رسید.

و بعد از سه روز، دیگر، بتاریخ بست و هشتم ذیحجه، سنه الف، شاهزاده دانیال را، بجهت آنکه، شاهزاده خسرو بقدر ضعف داشت، باتمام اهل محل گذاشته، خود بطریق ایلغار، متوجه کشمیر شدند. و بنده درگاه، مولف تاریخ، نظام الدین احمد را برکاب سعادت اقتساب گرفتند. و شاهزاده را، باهل محل حکم شد، که در قلعه رهناس رفته، میبوده باشند، و بتاریخ هشتم محرم، سنه احدی و الف، کشمیر را، از فر قدوم میمنت لزوم، رشک فردوس برین ساختند؛ و بست و هشت روز، در کشمیر، استقرار داشته، هر روز بسیر کشتی، و شکار مرغابی خاطر قدسی مائرا خوشحال میساختند. و حکومت کشمیر را، باز، بمیرزا یوسف خان رضوی مرحمت فرموده، جمعی دیگر را، مانند خواجه اشرف، ولد میر مراد دکهنی، و پسر فتح الله خان، و پسر شیخ ابراهیم، در کشمیر گذاشته، بتاریخ هشتم صفر، سنه مذکور، عزیمت مراجعت فرموده، در کشتی در آمده، متوجه باره موله، که سرحد کشمیر، و بر راه یگهلی است، شدند. و در راه، بحوضی، که بزین لنکا مشهور است، سیر کردند. و این حوضیست که جانب غربی، و جنوبی، و شمالی او، کوه است و سی کوه دور اوست. و دریا بهت از میان این حوض